

# بزرگ فکر کن

موفقیت در کار و زندگی به روش دانالد ترامپ!؟

دانالد ترامپ

و

بیل زنکر

مترجم: دانا همپتان



نشر گنرمان

سرشناسه

ترامپ، دونالد، ۱۹۴۶-م.

**Trump, Donald**

عنوان و نام پدیدآور : بزرگ فکر کن/ موفقیت در کار و زندگی/ دونالد ترامپ

و بیل زنکر؛ برگردان مهرداد همتیان.

تهران: گندمان، ۱۳۹۰.

مشخصات نشر

۱۶۸ ص.

مشخصات ظاهری

978-964-91995-2-5 :

شابک

سبب فهرست نویسی : فیبا

**Think big and kick ass in  
business and life, 2007**

عنوان اصلی:

یاد است

موفقیت در کسب و کار - جنبه‌های روان‌شناسی

موضوع

مردم موفق - نگرش‌ها

موضوع

خطر کردن (روان‌شناسی) - سرسختی

موضوع

زنکر، بیل؛ **Zanker, Bill**

شناسه افزوده

همتیان، مهرداد، ۱۳۴۰، مترجم

شناسه افزوده

۱۳۰ ب ۳۴ ت / HF ۵۳۸۶

رده‌بندی کنگره

۱۳۰/۱

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۵۴۱۹۵

نام کتاب

بزرگ فکر کن

نویسنده

دانالد ترامپ - بیل زنکر

مترجم

مهرداد همتیان

ناشر

گندمان

چاپ اول

تابستان ۱۳۹۵

شمارگان

۷۵۰ جلد

حروفچینی

گروه انتشارات دایره

لیتوگرافی

فیلم‌گرافیک

چاپ

دانشور

صحافی

دانشور

شابک

۹۷۸-۹۶۴-۹۱۹۹۵-۲-۵ :

۱۵۰۰۰ تومان

نشر گندمان: تهران، خیابان ولیعصر، ایستگاه توانیر، کوچه پله هفتم، پلاک ۱

تلفن ۸۸۱۷۹۲۴۰ و ۰۹۱۲۱۲۲۱۴۴۲

صندوق پستی ۱۵۷۴۵-۳۹۶

www.dayerehgroup.com

## فهرست مطالب

|     |                                              |
|-----|----------------------------------------------|
| ۷   | پیشگفتار                                     |
| ۹   | مقدمه (از کوچک تا بزرگ)                      |
| ۱۵  | فصل یکم: آیا لازمی کار در تو وجود دارد؟      |
| ۳۵  | فصل دوم: اسیراق                              |
| ۵۷  | فصل سوم: حسن شام                             |
| ۷۱  | فصل چهارم: سبق کردن نانس                     |
| ۹۱  | فصل پنجم: عاملین ترس                         |
| ۱۰۷ | فصل ششم: انتقام                              |
| ۱۱۵ | فصل هفتم: شتاب کاری                          |
| ۱۲۷ | فصل هشتم: چشم‌هایت باید به توپ باشد          |
| ۱۴۱ | فصل نهم: تو که می‌دانی دوست دارم، پس امضا کن |
| ۱۴۰ | فصل دهم: بزرگ فکر کن و آماده باش             |
| ۶۳  | پی‌گفتار                                     |

## پیشگفتار

در سالهای که منغول کسب و کار بودم اشخاص بسیاری را ملاقات کردم که اثری به یادمانی در ذهن من به جا گذاشتند. «بیل زنکر» یکی از آنهاست. وقتی برای نخستین بار او را دیدم، متوجه شدم که نه تنها خیلی باشعور و فهمیده است، بلکه نیرویی واقعی برای تحرک دارد. من همیشه از عقاید و اشتیاق او لذت بردم.

خلاقیت، یکی از شروط موفقیت در هر کاری است. «بیل» خلاقیت و دانش لازم را داراست و خوب می‌داند که چگونه این خلاقیت را به کار گیرد. اطرافیان «بیل» هرگز او را فراموش نمی‌کنند. او یک یاری‌دهنده با استعداد است که هزاران نفر را در راهان باری بخشیده است. او معلمی است که تدریس عاشقانه درسش را مانند دوست دارد.

یکی دیگر از پیش‌نیازهای توفیق، عشق به کار است. عشق او به کارش، محو‌شدنی و یادگیری از او، ماندگار است. «لرنینگ انکس» به «بیل» این فرصت را بخشیده که این عشق را هزاران بار به ثمر رساند.

بزرگان‌اندیشی، ایمانی است که من از کودکی تا به حال داشته‌ام و موفقیت را برایم به بار آورده است. «بیل» هم یک انسان بزرگان‌اندیش است. نگارش این کتاب برای هر دوی ما، یک تجربه فراموش نشدنی بوده است. امیدوارم نه تنها از خواندن آن لذت ببرید، بلکه از آن درس‌های زیادی بگیرید و به بزرگ‌ترین آرزوهای‌تان برسید، که البته آخر سخت کار کنید، حتماً خواهید رسید.

دانالد ترامپ

## مقدمه

### از کوچک تا بزرگ

وقتی من با «دانالد تراپ» آشنا شدم، «لرنینگ انکس» یک شرکت کوچک بود. من این شرکت را با یادگیری رفتار و اخلاق تسلیم‌نشدنی «دانالد» به شرکت بزرگی تبدیل کرده‌ام. ۲۸ سال پیش وقتی دانشجوی رشته‌ی فیلمسازی بودم، می‌بایست پول را برمی‌آوردم تا بتوانم به زندگی در نیویورک ادامه دهم. پس با پنج هزار دلاری را که تا سن ۲۶ سالگی اندوخته بودم، در سال ۲۰۰۰ «لرنینگ انکس» را تأسیس کردم. به فکر ساختن یک مدرسه‌ی فیلمسازی بودم تا اساتید و سازندگان بتوانند تجربیاتشان را به شاگردان بیاموزند.

اما نامزدم که در آن زمان در یک کلاس ساختن ظروف چینی درس می‌داد، به من گفت باید مدرسه‌ای را تأسیس کنم که دروسی را آموزش دهد که در جای دیگر تدریس نمی‌شوند و به این ترتیب «لرنینگ انکس»<sup>۱</sup> که معنایش «یادگیری درس‌های تدریس نشده» است، متولد شد.

یادم هست که برای شروع، خودم تنها بودم. لباس دلقک‌ها را به تن می‌کردم و در پیاده‌روها کاتالوگ‌های مدرسه را به دست مردم می‌دادم و به آن‌ها می‌گفتم اگر به مدرسه بگویید این کاتالوگ را از یک دلقک گرفته‌اید، ۵ دلار تخفیف برای نام‌نویسی دریافت می‌کنید. وقتی تلفن‌ها پاسخ می‌دادم، با کمال تعجب می‌دیدم که خیلی‌ها این کاتالوگ را از من در لباس دلقکی دریافت کرده‌اند. کار تدریسم به راه افتاد و در ابتدا در هما، آپارتمانی که زندگی می‌کردم، تدریس را شروع کردم.

من هیچ وسیله‌ای هم ساز نشدم ولی «لرنینگ انکس» به راه افتاده بود و من عاشقش بودم. متوجه شدم که هیچ کاری برای من مثل این کار نخواهد بود و عاشق این هستم که بتوانم دیگران و کارهای‌شان را ترویج دهم؛ عشق من ترویج‌دادن است.

من همه‌ی اصول تحصیلات را تغییر دادم و چیزی را به وجود آوردم که به آن تحصیلات موفق می‌گفتم. این روزها دیگر زمانی برای تحصیلات وجود ندارد. ماهواره و اینترنت، نه تنها به وجود آورده‌اند که سرعت و لذت را در همه چیز می‌طلبد. من تصمیم گرفتم به دنبال نامهای بزرگ برای تدریس کلاس‌هایم بروم. وقتی این نام‌ها به فهرست مدرسان کلاس‌هایم اضافه شد، شاگردان موفق شدند و مدرسان بیشتری تقاضای تدریس در کلاس‌ها را داشتند. «سارا پارکر»، «هریسون فسورد»، «ریچارد سایمون»، «هنری کیسینجر»، «پاپ ددی»، «باربارا بوش»، «لری کینگ» و صدها چهره‌ی معروف دیگر روی صحنه‌ی «لرنینگ انکس» رفتند و برای حاضران صحبت کردند.

چگونه من این ستارگان را به دام انداختم و آنان را به تدریس در کلاس‌هایم واداشتم؟ از آن‌جا که من پول چندانی نداشتم، ستارگان را با جاذبه‌ی دیگری وادار به سخنرانی می‌کردم و آن، احساس گناه بود. به آنان می‌گفتم: «شما که شهرت و پول به دست آورده‌اید، چرا دیگران و اجتماع را از یاد برده‌اید و این راز را به دیگران نمی‌آموزید؟» یادم نمی‌رود که آقای هاروی وین استاین به حضور در جمع اساتید ما راضی نمی‌شد. او گفتم یک ساعت از وقت را در راه کمک به اجتماع به «لرنینگ انکس» بده! آن قدر گفتم و گفتم تا سرانجام راضی شد و داستانش را تعریف کرد که چگونه سر از هالیوود درآورده. نه فقط یک ساعت بلکه چندین ساعت صحبت کرد.

کسانی هم بودند که تنها در «لرنینگ انکس» صحبت کردند بلکه شاگردان «لرنینگ انکس» را هم در کار خودشان جذب کردند. برای مثال «کلیو دیویس» که آلبوم موسیقی درست می‌کرد، یکی از شاگردان «لرنینگ انکس» را در کلاس برای کار موسیقی‌اش جذب کرد. برای خیلی از اساتید که در «لرنینگ انکس» صحبت می‌کردند، پول اهمیت زیادی نداشت.

اما وقتی خواستم که با «دانالد ترامپ» ارتباط برقرار کنم، منشی او حتی جواب تلفن‌های مرا نمی‌داد. سرانجام یک روز وقت به او زنگ زدم، موفق شدم با منشی شخصی‌اش «الما» صحبت کنم و چون خیلی دلم می‌خواست که او در «لرنینگ انکس» صحبت کند، دیگر صحبت‌های همیشگی‌ام را کنار گذاشتم و چون می‌دانستم که «ترامپ» بدون پول کاری را انجام نمی‌دهد، به خودم این جرئت را دادم که به

منشی اش ۱۰ هزار دلار، که در آن زمان برای من پول زیادی بود برای یک ساعت صحبت در «لرنینگ انکس» پیشنهاد بدهم. «الما» گفت: «فقط ده هزار دلار؟!» و پیشنهاد مرا مثل این که اهانتی به او شده بود، رد کرد و گفت: «فکر نمی‌کنم» و گوشی را گذاشت. من تمام جرئتم را دوباره جاع کردم و به «الما» زنگ زدم و گفتم حاضرم به آقای دانالد ترامپ ۲۵ هزار دلار بدهم. «الما» گفت: «دانالد علاقه‌ای به پیشنهاد شما نخواهد داشت.» من که سوکه شده بودم و باورم نمی‌شد که الما حتی حاضر به در نظر گرفتن پیشنهاد من نیست. پیش خود گفتم که این بار به او نشان می‌دهم و با غرور به الما گفتم که حاضرم به دانالد ۱۰۰ هزار دلار برای یک ساعت صحبت بدهم و دیگر مطمئن بودم که جواب آری را خواهم شنید ولی «الما» دوباره با خونسردی به من گفت: «نه، دانالد علاقه‌ای نخواهد داشت.» باورم نمی‌شد؛ ۱۰۰ هزار دلار، مگر می‌شود؟ شاید بهتر بود سخنرانی «دانالد ترامپ» را در «لرنینگ انکس» فراموش کنم. نمی‌دانستم چه کار باید بکنم؟ بعد «تونی رایین» را به یاد آوردم که می‌گفت اگر چیزی را حتماً می‌خواهی، آن را به دست خواهی آورد. همه در فکرشان، خودشان را به عنوان موفق‌ترین افراد انسانی می‌کنند. موفق‌ترین انسانی هم که من می‌شناختم «دانالد ترامپ» بود. نمی‌توانستم قبول کنم که «دانالد» را در جمع سخنرانان نداشته باشم. نفسم را جمع کردم و به «الما» زنگ زدم و گفتم: «حاضرم به دانالد یک میلیون دلار پول بدهم.» در آن زمان «لرنینگ انکس» ۵/۵ میلیون دلار در سال فروش داشت و پرداخت یک میلیون دلار خیلی سخت بود اما می‌دانستم که چاره‌ای وجود ندارد. «الما» گفت: «حالا جالب شد، با دانالد صحبت

می‌کنم.» باورم نمی‌شد که به «الما» چنین حرفی زده باشم. شاید دیوانگی بود ولی به من احساس خوبی بخشید.

«دانالد ترامپ» به من زنگ زد و گفت: «بیل، من از تو و شرکت لرنینگ انکس خوشم آمده و پیشنهادات قابل قبول است ولی بگو ببینم چند نفر به این کنفرانس خواهند آمد؟» تا آن روز در بزرگ‌ترین کنفرانس ما ۷۰۰ نفر شرکت کرده بودند و من گفتم: «هزار نفر خواهند آمد.» «دانالد» گفت: «من برای لرنینگ انکس صحبت می‌کنم اما تو باید به من قول بدی که دست کم ده هزار نفر به کنفرانسم می‌آیند.» من مغرورانه گفتم: «بله، بله، ده هزار نفر حتماً می‌آیند!» «دانالد» گفت: «پس به وکیل‌م می‌گویم که قرارداد را برایت بفرستد.» حدس می‌زید چه اتفاقی افتاد؟ بلیط‌ها مثل برق سرش رفتند. همه می‌خواستند «دانالد» را ببینند. من ۳۱ هزار بلیت فروختم و پولی که از فروش بلیت‌ها حاصل شده بود به راحتی یک میلیون دلار، دانالد را پرداختم و از او تشکر کردم؛ نه تنها به دلیل کنفرانسم، بلکه به این خاطر که همیشه می‌دانست چه اتفاقی خواهد افتاد. او خیلی ساده گفت وقتی بررد فکر کنی، اتفاقات بزرگی برایت می‌افتد. شرکت من مؤسسه‌ی کوچکی بود و پنج میلیون دلار در سال درآمد داشت، به یک شرکت بزرگ تبدیل شد و سال قبل ۱۰۲ میلیون دلار درآمد داشت. «لرنینگ انکس» در مجلات معروف به عنوان پررشدترین شرکت معرفی شده است.

«دانالد ترامپ» زندگی مرا عوض کرد و یاد گرفتم که بزرگ فکر کنم و کار بزرگ انجام دهم. بزرگ فکر کردن، امروز جزئی از زندگی من

است و با این اندیشه زندگی می‌کنم. یاد گرفتم که برای بزرگ فکر کردن باید راحتی و محافظه‌کار بودن را دور ریخت.

یاد گرفتم که کامیابی، در نپذیرفتن شکست است و هر شکست، پله‌ای در راه توفیق است. توانایی «نالد ترامپ» در طرز فکر شکست‌ناپذیر اوست. خودت باش و آنچه می‌خواهی از زندگی بطلب. اجازه نده که دیگران برایت زندگی کنند. نگذار به تو دستور دهند و بگویند که چگونه زندگی کنی. اگر کسی سربه سرت گذاشت، سرت را به زیر نینداز و اجازه نده که او اذیتت کند. با او بجنگ و تلافی کن. بگذار بفهمد که نمی‌تواند به تو شوخی کرد. قوانین خودت را تنها خودت بساز.

بیل زنکر